

• از سوادکوه تا نوفل لوشاتو (زندگی‌نامه علمی، سیاسی و اجتماعی خادم‌الشریعه در گفت‌وگو با ایشان)



مؤثری در جریان انقلاب انجام می‌شد.

مثلاً یکبار از منطقه زیراب سوادکوه به‌صورت دسته‌جمعی با حدود صد هزار نفر به سوی شیرگاه حرکت کردیم و از آنجا هم به‌نام امام ^{علیه‌السلام} تظاهرات را ادامه دادیم. اسم امام را می‌بردیم و رساله امام را می‌خواندیم. در واقع شهر شاه را شهر امام کرده بودیم؛ البته با حمایت و پشتوانه اقشار مختلف مردم، به دستگاه ظلم پیغام می‌دادند که اگر به آقا و عالم ما تعرض کنید، شما را از تالاب‌های سوادکوه و رودخانه‌های مسیر به دریای خزر می‌فرستیم. این‌طور پشتوانه و حامی داشتیم تا توانستیم، در زادگاه شاه، نام امام ^{علیه‌السلام} را ببریم.

• **دیدار با امام خمینی ^{علیه‌السلام} در نوفل لوشاتو**

به‌اتفاق حجت‌الاسلام حاج شیخ مصطفی و حجت‌الاسلام والمسلمین شجونی و سعادت‌مآب لطیفی برای زیارت امام ^{علیه‌السلام} به پاریس رفتیم.

ساعت نه شب به پاریس رسیدیم. هوا کمی پرفی و بارانی بود. شبانه به محل اقامت حضرت امام در نوفل لوشاتو رفتیم. همان شب امام ^{علیه‌السلام} ما را به حضور پذیرفتند و با بنده شوخی کردند و گفتند: دوستان زاد جوانی‌شان ترک کردیم، حالا به حالت پیری دیدار می‌کنیم؛ چون محاسن بنده کمی سفید شده بود. من هم گفتم: می‌خواستم زودتر خدمت برسَم؛ اما والده حقیر به رحمت خدا رفتند. امام نیز برای مرحوم والده طلب مغفرت کردند و عرض کردم تا اربعین ایشان تمام شود، طول کشید و من می‌خواستم، با آقای بهشتی بیایم و حالا هم وقت گذشته و می‌خواستم نیایم؛ اما گفتم: همین مقدار که ممکن است، درک فیض کنیم.

فردا صبح خدمت امام شرف‌یاب شدیم. آن روزها ایام حرکت امام به کشور بود. نماز ظهر زیر چادر خوانده شد. به ایشان خبر دادند که بختیار راه را بسته. بعداز نماز ظهر امام سخنرانی نمودند و فرمودند: «من راه را باز می‌کنم.» در پی این سخنرانی امام خمینی ^{علیه‌السلام}، جمعیت جلوی خانه مسکونی ایشان شروع به تظاهرات کردند. حاجی مصطفوی ^{علیه‌السلام}، پیشاپیش جمعیت بود. خلاصه یازده شب در پاریس بودیم و چون دفتر جا نداشت، فردی به‌نام حاج باوند سوادکوهی یکی از همشهری‌های ما در پاریس منزلی داشت و ما را به منزل خود برد؛ ولی هر شب بعد از نماز مغربین به نوفل لوشاتو می‌رفتیم. امام می‌فرمود:

هر شب بیایید و در امورات مشورت می‌کردن.

وقتی راه باز شد، امام به همراهان خود گفتند که آشیخ عبدالله با ما بیایید؛ یعنی روز بازگشت امام به ایران دو سه هواپیما برای بازگشت بود که پرواز هم‌زمان بود و ما نیز با همان پروازها به کشور بازگشتیم. وقتی از هواپیما پیاده شدیم، جمعیت بسیار زیادی بود و رفتن نیز مشکل بود. من تا دانشگاه به زحمت آمدم و دیدم، به‌دلیل ازدحام جمعیت نمی‌توانم ادامه دهم و بعد به منزل اخوی خود در تهران رفتم.



• **نامه تاریخی امام خمینی ^{علیه‌السلام} در تجلیل از مردم و عشایر سوادکوه**

روی همین حمایت‌های ریشه‌ای و اصل طوایف بود که اعلام همبستگی عشایر سوادکوه را گرفتیم و رفتم پاریس به محضر امام ^{علیه‌السلام} و ایشان در نامه چند سطری با خط مبارک خودشان، از علما و مردم و عشایر سوادکوه به این مضمون «از اظهار علاقه آنان به اسلام و روحانیت و تفقد از اینجانب متشکر شدم … و سالم این‌جانب را به آنان ابلاغ فرمایید» تشکر کردند که این سند هم در تاریخ ثبت شده و از افتخارات عشایر سوادکوه به‌شمار می‌رود.

• **دستور معاون تیمسار نصیری برای دستگیری آیت‌الله نظری**

در دوران مبارزات به‌ویژه راهپیمایی و تجمعات علیه رژیم، ساواک خیلی تلاش کرد تا مانع از تحکرات و فعالیت‌های تبلیغی ما شود؛ اما از یک طرف نیرو نداشتند؛ چراکه ده پانزده نفر مأمور ژاندارم بیشتر در آنجا نبود و از طرف دیگر، مردم زیاد بودند و نمی‌توانستند، با همه آنها مقابله کنند. کار به‌گونه‌ای بود که حتی ثابتی، معاون تیمسار نصیری نامه‌ای نوشته بود که این شیخ عبدالله نظری کیست که اسم حاج‌آقا روح‌الله را می‌برد و صلوات بر ایشان را باب کرده؟ دستگیرش کنید. در جواب برایش می‌نویسند: نمی‌شود؛ چراکه مردم شورش می‌کنند. به هر حال کاملاً تحت تعقیب بودیم.

• **باب کردن نام امام خمینی ^{علیه‌السلام} به‌بهانه بیان احکام شرعی**

من دیدم حضرت امام واقعاً مظلوم واقع شده است. مردم اسم همه آقایان را می‌بردند به جز نام ایشان. من هم تصمیم گرفتم در ماه مبارک رمضان هنگام گفتن مسائل مربوط به فطره که باید مازندران‌ها برنج بدهند، نام ایشان را مطرح کنم. برای همین این مسئله را از نظر همه مراجع مثل آقای خونی و آقای حکیم مطرح کردم و تعبیر مرجع دور از وطن، حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج آقا روح‌الله الموسوی‌الخمینی را به کار بردم که با صلوات مردم همراه شد.

• **سخنرانی آتشین واحضار ساواک**

یک شب بالائی منبر گفتم: نمی‌دانم امشب رئیس‌الوزرای مملکت ما در کجاست؟ آیا در مسجد آسید عزیزالله پای منبر آقای خوانساری است و آیا در فلان مسجد است یا چون شب تعطیل است، در لندن است؟ این حرف شاید حالت تمسخر داشته؛ اما خیلی مهم است که کسی در زمان شاه درباره شاه مملکت این‌گونه حرف بزند. یک‌بار بالائی منبر به شاه گفتم حکومت را رها کن؛ چراکه نمی‌توانی

اشاره: فعالیت‌های انقلابی ما در مازندران به‌گونه‌ای بود که ثابتی، معاون تیمسار نصیری نامه‌ای نوشته بود که این شیخ عبدالله نظری کیست که اسم حاج‌آقا روح‌الله را می‌برد و صلوات بر ایشان را باب کرده؟ دستگیرش کنید. جواب دادند: نمی‌شود شورش قبیله‌ای و عشایری می‌شود. این نشانگر اقتدار روحانیت و فقه‌های شیعه در طول تاریخ اسلام بعد از غیبت کبری حضرت ولی‌عصر امام زمان ^{علیه‌السلام} است که در نهضت و انقلاب با قیادت امام راحل تجلی بیشتری کرد.

سخنان یادشده را از زبان آیت‌الله نظری خادم‌الشریعه می‌شنویم؛ همو که زمانی به‌یاری حضرت روح‌الله شتافته بود و برای انتقال پیام علمای شمال کشور و مردم خطه بارانی مازندران تا پاریس سفر کرده بود. آیت‌الله عبدالله نظری خادم‌الشریعه، از علمای مازندران و استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه بود که رونق‌بخش کرسی تربیت عالمان دین بود. به قول خودشان همان کار آخوندی را ادامه داد و هرجا انقلاب اسلامی به حضور و دفاع جانانه نیازمند بود، به میدان آمد؛ این مدعا را می‌توان در حمایت بی‌چون و چرای ایشان از رهبر معظم انقلاب به اثبات رساند.

• **نحوه آشنایی با امام خمینی ^{علیه‌السلام}**

برای نخستین‌بار در جلسه درس با ایشان آشنا شدم. آن موقع پای درس فقه مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌رفتم و در درس اصول حضرت امام خمینی ^{علیه‌السلام} هم شرکت می‌کردم. یکی از روزها بعد از درس به محضرشان در بیت‌شان در همان کوچه (جوب‌شور قم) رسیدم. فرمودند: اهل کجای مازندران هستید؟ گفتم: سوادکوه. فرمود: وضع مردم چطور است؟ برای بنده خیلی نازگی داشت که یک فقیه، عالم و مدرس از اوضاع عمومی و رفاهی مردم سؤال کند. عرض کردم: زیاد تعریفی ندارد و محدودیت وجود دارد؛ البته هنوز انقلاب نشده بود. قبل از سال ۴۱ و ۴۲، اینجا امام آهی کشید و فرمود: مملکت ایران استعداد دارد که یکصد و هشتاد میلیون نفر جمعیت را به وضع روز اداره کند. بعد فرمود: آقا شیخ عبدالله! وضع روز می‌دانی یعنی چه؟ یعنی کشاورز با هلیکوپتر برود روی مرزعه؛ ولی افسوس سی چهل میلیون نفر با این وضع دارند زندگی می‌کنند. از اینجا ارادت و عقیده‌ام به امام روز به روز بیشتر و مستحکم‌تر شد.

• **برپایی کرسی تدریس در قم**

رفت و آمد بنده به مازندران خاصه سوادکوه به‌جهت خدمات تبلیغی، ارشادی، فرهنگی، درمانی، عمرانی و اجتماعی مقطعی بود؛ به‌لحاظ اینکه در زمان مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی ^{علیه‌السلام}، بنده در حوزه مدرس بودم و حجره کنار مقبره شیخ فضل‌الله نوری محل تدریس و جلوسم بود.

• **بازگشت به مازندران به‌امر مستقیم امام خمینی ^{علیه‌السلام}**

امام ^{علیه‌السلام} روزی بنده را احضار کردند و فرمودند: شما باید به مازندران بروید و در این حرکت عظیم ما را کمک کنید. خوب بنده هم به ایشان عقیده داشتم و هم استاد بود؛ لذا امر ایشان شخصاً برای بنده تکلیف و وظیفه را تعیین کرد و بر اساس وظیفه‌ای که داشتم، به مازندران آمدم؛ چراکه در آن زمان حرکتی انقلابی از سوی روحانیت در مازندران آغاز شده بود و من به‌سبب اشتهاری که در میان مردم داشتم، می‌توانستم مؤثر باشم. برای همین بازگشتم تا از این حسن شهرت، در جهت پیشبرد انقلاب استفاده کنم و در اینجا به مسائل حوزه‌های علمیه و امور مربوط به استان رسیدگی کنم. هنگام بازگشت مردم و عشایر سوادکوه و قادیکلای بزرگ قائمشهر (علی‌آباد ساری) و ساری، خصوصاً دیگر شهرهای مازندران عموماً استقبال خوبی داشتند. فعالیت‌هایی هم که اینجا انجام شد، بسیار تأثیرگذار و بی‌نظیر بود.

• **خواندن اعلامیه‌مراجع نه‌گانه در مجلس عروسی**

روزی که اعلامیه امضاشده از سوی نه نفر از مراجع قم را به سوادکوه آوردم، در یک مجلس عروسی فامیلی که بزرگان و خوانین و رؤسای عشایر سوادکوه بودند، خواندم. مردم ابتدا تعجب کردند و گفتند: مگر می‌شود چنین کاری کرد. برایشان توضیح دادم که روحانیت دورنگری دارد و بدون تدبیر کاری نمی‌کند. سرانجام همه تسلیم شدند و در همان جلسه گفتند: هرچه شما بگویید ما تابع هستم؛ حتی برخی از خوانین آنجا گفتند: ما حاضریم قیام مسلحانه هم بکنیم. من خدمت آیت‌الله‌العظمی میالائی ^{علیه‌السلام} در تهران رفتم و از ایشان کسب تکلیف کردم؛ لکن ایشان گفتند: هنوز زود است.

• **شاه در زادگاهش هم طرفداری نداشت**

بسیاری از خوانین، اشراف و صاحبان فکر و اندیشه در سوادکوه زندگی می‌کردند؛ البته شاه را با اینکه زادگاهش آنجا بود، قبول نداشتند و تنها عده کمی از روی خویشاوندی از شاه حمایت می‌کردند؛ اما بیشتر بزرگان سوادکوه به او نگاه خوبی نداشتند و حتی عنوان شاه را برایش استفاده نمی‌کردند. همین مردم علاقه عجیبی به بنده داشتند؛ چراکه مرحوم والد ما از علمای بزرگ نجف و شاگرد مرحوم سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی ^{علیه‌السلام} صاحب عروة‌الوفاقی و مرحوم آخوند خراسانی ^{علیه‌السلام} بودند؛ برای همین مردم از همان کودکی به ما علاقه داشتند؛ حتی با اینکه هنوز مجلس نشده بودم، مرا به‌عنوان عالم قبول داشتند. ما اصالتاً از عشایر هستیم و عشایر با هم متحدند و برای هم جان می‌دهند. بنده از طرف پدر به عشایر قادیکلای بزرگ(علی‌آباد ساق) و از طرف مادر متعلق به عشایر سوادکوه هستم.

• **همراهی آیت‌الله شیخ عبدالنبی نظری با آیت‌الله‌العظمی شیخ فضل‌الله نوری**

به‌جهت رشد فکری و شهامت ایلی و بلوغ فرهنگی عشایر غیرتمند سوادکوه نشأت‌گرفته از زحمات بی‌وقفه و علاقه و عقیده‌ای که به بنده و مرحوم والد بزرگوار مرحوم آیت‌الله‌المجاهد حاج شیخ عبدالنبی مجتهد قادیکلایی که از فحول علما بود که حتی رضاخان از او حساب می‌برد و در قضیه مشروطه مشروعه و اتخاذ مواضع صریح در حمایت از شیخ شهید عالم ربانی، علاقه فضل‌الله نوری و به جان خریدن مشکلات و ایستادگی تا مرز شهادت گام برداشته بود، داشتند.

• **پیشگامی مردم سوادکوه در نهضت انقلاب**

به هر حال بزرگان سوادکوه در ابتدا به‌خاطر اضطرابی که داشتند، برای همراهی با انقلاب کمی تردید داشتند. یک روز به آنها گفتم: همه بزرگان برای اینکه انقلاب به وجود آید، نظر واحدی دارند. شما هم اگر می‌خواهید اسباب ظلم برچیده شود، باید تبعیت کنید؛ چراکه بحث شخص نیست. موضوع ایده و اصول دین و قرآن ما مطرح است و امام و روحانیت هم، به‌همین جهت دارند قیام می‌کنند که در نهایت آنها هم تسلیم شوند.

• **حضور رهبر انقلاب در مسجد جامع ساری و تمجید از جوانان و مردم این شهر**

بعد به ساری هم که آمدم، مردم استقبال عظیمی کردند. در مسائل انقلاب هم خوب همراهی داشتند. به این مسئله، رهبر معظم انقلاب هم اذعان کردند؛ در یکی از دیدارهایی که با آقا محمود (فرزند آیت‌الله نظری) خدمت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بودیم، ایشان از استقبال جوانان و مردم ساری از جلسه تفسیر بنده اظهار تعجب کردند و گفتند: گویا انقلاب بین خراسان و تهران، از ساری و سوادکوه ریشه گرفته بود. آن هم تا همان کودکی که ما علاقه داشتیم؛ حتی با اینکه هنوز مجلس نشده بودم، مرا به‌عنوان عالم قبول داشتند.

• **نگارش مقاله چهارده ماده‌ای علیه‌شاه وتوزیع آن توسط سرلشکر قرنی**

یک مقاله چهارده ماده‌ای هست که متن و محتوایش از من و به‌قلم یکی از علمای مازندران مرحوم آقای حاج شیخ ابوالقاسم رحمانی ^{علیه‌السلام} است؛ چون خط زیبایی داشت و ما چون ترس داشتیم که چاپخانه چاپ نکنند، با خط ایشان نوشته شد و بعد آن زمان مبلغ چهار هزار تومان دادم، پسر مرحوم آیت‌الله مشکینی ^{علیه‌السلام} در مکتبه خودشان به‌صورت کتابچه درآوردند و مرحوم سرلشکر قرنی در تمام سفراتخانه‌ها و جاهای لازم به‌صورت بین‌المللی توزیع کرد. این اعلامیه مهم علیه‌شاه در چهارده ماده در نزد حقیر موجود است و از اسناد تاریخی انقلاب است، در این مقاله در چهارده ماده شاه محکوم به بی‌لیاقیت و وابسته کردن کشور به بیگانگان شده است. شاه در آن زمان معتقد بود که علما با او مخالفت چندانی ندارند و تنها برخی از آخوندنماها و به‌قول خودش، اراذل با او مخالفت می‌کنند. خداوند سرلشکر قرنی را رحمت کند! وی ارتباط خوبی با ما داشت. یک روز گفت: شاه چنین چیزی را در خارج پخش کرده. این خوراک خوبی برای مبارزه و مخالفت با اوست. شما در هر استان، ردی بر این حورش بنویسید و در قالب مقاله منتشر کنید. تنها جایی که این اعلامیه نوشته شد، مازندران بود. در هیچ استان دیگری چنین چیزی نوشته نشد. در این پیام اشارات خوبی شده درباره تغییر تاریخ به این مضمون که «تاریخ منشعب اسلام کجا و تاریخ دیگر کجا… در جای دیگر آمده که مملکت ایران با سرمایه خدادادی به‌طوری نیازمند شده و به‌جایی رسیده که از فائتوم فضا و پیاز آشپزخانه به بیرون احتیاج دارد و…»

• **برپایی مجلس ترجمین حاج آقا مصطفی در مسجد جامع ساری**

در شهرهای سوادکوه، ساری، قائمشهر و جاهای دیگر، رساله امام را تنها من می‌خواندم؛ البته علمای آنجا هم با ما خیلی هماهنگ بودند. روزی که برای حاج آقا مصطفی در مسجد جامع ساری مجلس ترجمین گرفتم، کسی جرأت منبر رفتن نداشت. مرحوم حاج شیخ مفید روحانی زاده که آن هم از علمای خدمت‌گزار و مبارز و دارای قبیله چندهزار نفری در قادیکلای علی‌آباد بود، منبر رفت. آن موقع اقدامات

^[1] مؤثری در جریان انقلاب انجام می‌شد

^[2] مثلاً یکبار از منطقه زیراب سوادکوه به‌صورت دسته‌جمعی با حدود صد هزار نفر به سوی شیرگاه حرکت کردیم و از آنجا هم به‌نام امام علیه‌السلام تظاهرات را ادامه دادیم

^[3] ساعت نه شب به پاریس رسیدیم

^[4] سوادکوه به‌صورت دسته‌جمعی با حدود صد هزار نفر به سوی شیرگاه حرکت کردیم و از آنجا هم به‌نام امام علیه‌السلام تظاهرات را ادامه دادیم